

زمستان باری شگفت انگیز!

قرن‌هاست که در ادبیات ما بهارستانی رواج و رونق دارد. اگر مجموعه بهاریه‌ها را در شعر فارسی گرد آورند چندین مجلد قطور خواهد شد، اما اگر قرار باشد تابستان‌ستایی‌ها، پاییزستانی‌ها و زمستان‌ستایی‌ها را گرد آوریم بعید است که مجموعه‌ای چشم‌نواز فراهم آید اما چه کسی تردید دارد که «بهار» هر چه دارد از «زمستان» است و هر چه گل و سبزه و شکوفه و میوه بهارانه است از سخاوت و لطف کریمانه زمستان است. حقیقت آن است که بهار، سر سفره زمستان نشسته است؛ برف و باران و آسمان کریم زمستان بهار شاداب و شکوفا را ارمغان می‌آورد و شکفتن هر غنچه و لبخند هر چه گل در بهار، مدیون و مرهون گریه‌های مهربانانه زمستان است!

اما جز این تحلیل، که «زمستان طبیعت» را شامل می‌شود «زمستان حقیقت» نیز چنین است. دست کم در عصر ما زمستان‌های بهارآفرین، فراوان بوده‌اند. در سرزمین عزیز ما ایران، زمستان ۱۳۵۷، زمستان ۱۳۸۸ و زمستان ۱۳۹۸، سه زمستان بزرگ‌اند که هر بهاری که در این سرزمین رخ نماید شکوه و شوکت خویش را از آن‌ها وام گرفته است.

زمستان ۱۳۵۷، تجلی و آئینه جان‌هایی بود که ایمان و صبر و صلابت، صیقل و صفایشان بخشیده بود و جلوه‌گاه قلب‌هایی که وحدت و یگانگی و یکپارچگی با لب‌های متبسم و متبرک، به حماسی‌ترین شعرها، هویت تازه‌ای بدان‌ها بخشیده بود.

زمستانی که قدم‌ها هماهنگ، حنجره‌ها هم صدا، دست‌ها در هم گره خورده، و ضرباهنگ قلب‌ها با هم همراه شده بود. زمستان نسل آب و آئینه و آفتاب بود، و نسل آلاله و سرو و صبوری. زمستان ۱۳۸۸ نیز زمستان حضور بود، زمستان عاشورا و عاشوراییان، زمستان بصیرت، زمستان پایداری و تاب‌آوری در پاسداری از آرمان‌ها و ارزش‌ها، زمستان لبیک به حسین(ع)، لبیک به شهیدان و ایستادن رویاروی آن کسی که سر خط کشیدن بر صفحه روشن ایمان داشت.

زمستان ۱۳۹۸ نیز، گرچه درد و داغ و دریغ داشت، میلیون‌ها دست، دستی را فشرده که تنها انگشتان و انگشتی از اربا اربا شدن پیکرش، دیار به دیار بر دست‌های متراکم و صورت مردم می‌رفت.

زمستان ۱۳۹۸، نماد دفاع از عزت و شرافت و حریت به جهان مرد نبردگاه‌های هول خیز

«بهار» هر چه دارد
از «زمستان» است
و هر چه گل و
سبزه و شکوفه و
میوه بهارانه است
از سخاوت و لطف
کریمانه زمستان
است



و مرگریز، شهید حریم و حرم، ابوالفضل (س) خیمه‌های لبنان و سوریه و عراق و ایران، حاج قاسم سلیمانی قهرمان و مرد میدان‌های ایمان و عرفان بود.

سلیمانی، آن شهید زمستان در عراق، بهار آور امروز و فرداهای ماست. اگر بیان قرآن آن است که این شهیدانند که جان ناپیوستگان به خویش را به بشارت و مژده می‌آریند و حزن و خوف از دل ما می‌زدایند، باید گفت شهید سلیمانی «بهار آور» سرزمین ماست. مگر نه این است که بهار فصل شکفتن و شادابی، ایام حزن و اندوه‌زدایی و صبحگاهانِ گره‌گشایی از غنچه‌هاست؛ و به قول حافظ:

چو غنچه گرچه فروستگی است کار جهان
تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

هنوز و همیشه حاج قاسم گره‌گشاست با همان انگشت تنها دستی که از او باقی ماند. او میلیون‌ها بار بیش از ذره‌ذره پیکر ارباباً اربا شده‌اش تکثیر شد، او در همه آنان که در فلسطین و یمن می‌جنگند، به مقدار همه دست‌هایی که رویاروی بیداد مشت می‌شوند و به اندازه همه حنجره‌هایی که مظلومیت را فریاد می‌کنند، تکثیر شده است.

شهید سلیمانی، با انگشتر سلیمانی در دست، بر تخت دل‌ها نشسته است و هر چه دل، مُلک سلیمانی اوست و آفرین بر مردمی که قدرشناس سلیمانی‌های خویش‌اند و گفتند و نوشتند و بر همه‌جا نقش زدند که: «ما همه قاسم‌ایم، ما همه سلیمانی‌ایم.»

* بی‌نوشت

۱. و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم / آل عمران، ۱۷۰

